

# خلاق مثل سنجاق قفلی

سین. قاف، سنجاق قفلی معمولی نیست. او روان‌شناس اشیا و چیزهاست. هر کسی گیر بیفتد تماس می‌گیرد تا او برود و کمکش کند. معمولاً لباس‌های پاره، کیف‌های خراب، پیراهن‌های بی‌دکمه با سین. قاف تماس می‌گیرند. «طلایی»، سنجاق قفلی کوچولو، دستیار اوست. سین. قاف، دایمی طلایی است. طلایی از آن‌ها است که مامان‌ها معمولاً یکی در کیفشان دارند.

سین. قاف سر راه، دنبال طلایی رفت و او را روی کولش گذاشت و به سمت نشانی پرواز کرد.

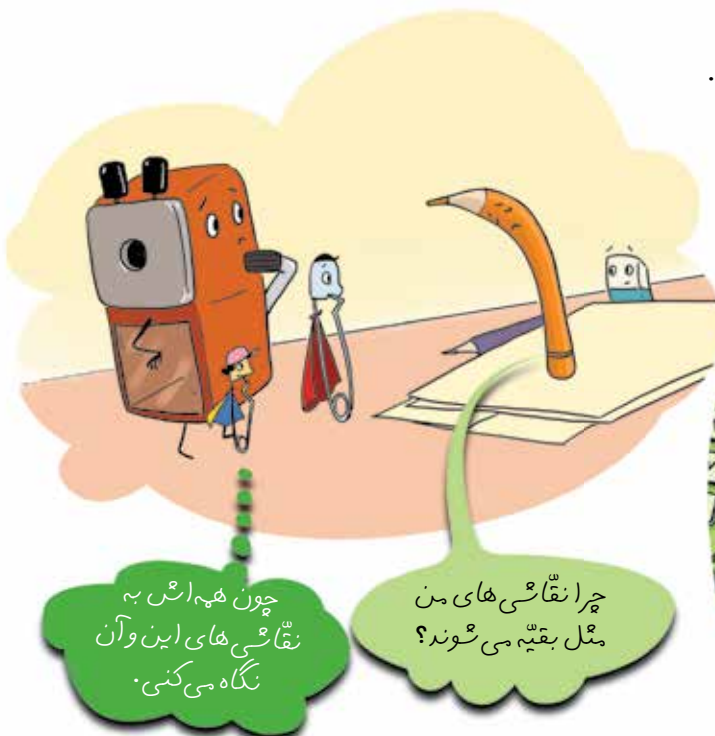


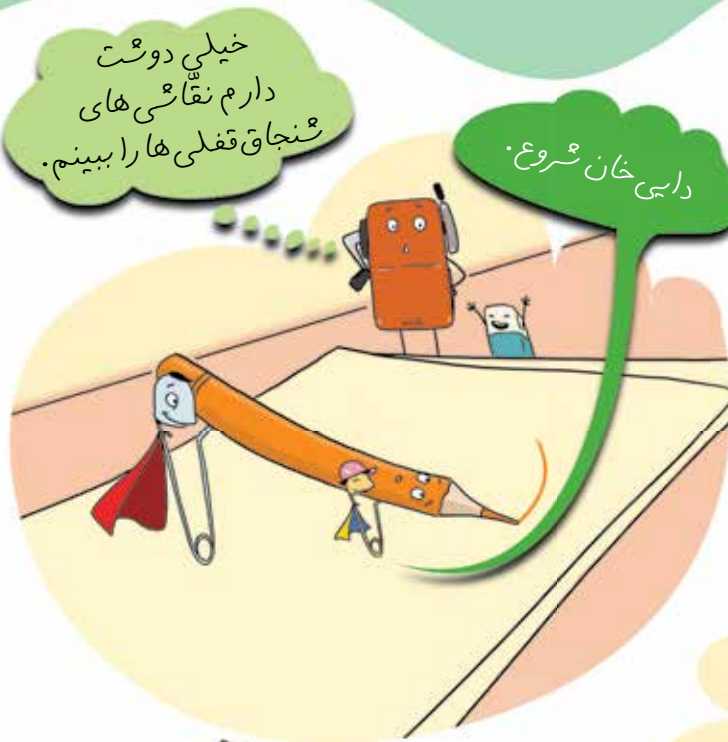
مداد تراش تا چشمش به سنجاق قفلی‌ها افتاد از خود بی‌خود شد. شلق و شلوق به حرف زدن افتاد. گفت: «خوش آمدید سنجاق قفلی‌ها. مداد تراشم مداد می‌تراشم.» سین. قاف همان موقع چشمش به مداد نارنجی افتاد که روی کاغذ ولو شده بود.

مداد نارنجی روی کاغذ نقاشی دراز کشید. قاطی قاطی بود. پاتی پاتی بود. هر چه می‌کشید مثل همه می‌شد. می‌خواست نقاشی خلاقانه بکشد؛ اما همه نقاشی‌هایش مثل نقاشی همه می‌شد. هویج می‌کشید، معمولی. پرتقال می‌کشید، معمولی تر. خورشید می‌کشید، معمولی تر از معمولی تر.



مداد تراش روی میز، غصه‌دار شد. هی مداد را تیز کرده بود هی مداد، خراب کرده بود. یادش افتاد سین. قاف، روان‌شناس اشیا و چیزها است. تلفنش را پیدا کرد.





سین. قاف مثل قصه گوها تعریف کرد: «یک روز من و طلایی پیش یک استاد نقاش خلاق رفته بودیم. گفتیم استاد ما شنیدیم نقاشی های شما مثل هیچ کس نیست. به ما هم یاد می دهید؟»

استاد هم دستی به صورتش کشید و مدادش را برداشت و گفت: «بله. بنشینید تا شما را بکشم.»

من و طلایی بدون حرکت جلوی استاد نشستیم. استاد هم شروع کرد. کشید و کشید. وقتی تمام شد دیدیم نقاشی هایی از ما کشیده که در خواب هم نمی دیدیم.

طلایی پرید جلوی مداد و گفت: «حالا خودت را به ما بسپار تا با تو نقاشی هایی را که استاد از ما کشیده، دوباره بکشیم.»

